



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۱/۰۷

ملک الشعراء محمد نسیم اسیر

## در گذرگاه فرهنگ عامیانه!

با «چپه گرمک» منحوس کودتای هفت ثور ۵۷، خاندانه ترین اعمالی به راه افتاد که در اثر آن سرمایه های مادی و معنوی وطن به باد فنا رفت.

قتل های دسته جمعی و زندانی ساختن دانشمندان، استادان و نخبگان، زیر نام مخالفین رژیم، ایجاد رعب و ترس در بین مردم سبب مهاجرت های اجباری خانواده ها در سراسر جهان از جمله بیشترین در ممالک همجوار شرق و غرب «پاکستان و ایران»، گردید.

با سقوط نظام منفور خلق و پرچم و استقرار دولت خیلی خام و نا رسای تنظیمی و به ادامه آن امارت قرون وسطایی طالبان بر مشکلات و ویرانی ها و مهاجرت ها بیش از پیش افزوده شد.

هنگام زمامداری "حامد کرزی"، یکی از دوستان در بازگشت از سفر کابل، با تأثر و اندوه قصه می کرد که کابل چهره بدل کرده و «پاکستان بوی» می دهد، اتفاقاً دو سال بعد، من خود سفری به زادگاه محبوبم کابل داشتم که ضمن دیگر تحولات منفی چشمگیر، دیدم که کابل نه تنها پاکستان بوی، بلکه ایران بوی هم می دهد که بوناکتر از پاکستان است.

زبان سچۀ مادری ام، دری «زبون» و نان گرم خاصه کابلی که زیب دسترخوان ما بود، «نون» و محبت های خالصانه و برادرانه محلی ما، فدای «غوربونت برم» گردیده است و کابل زیبایی که صائب اصفهانی در وصفش شعر مشهور «عشرتسرای کابل» را سروده، اکنون «عُشرتسرای» باشندگانش گردیده است.

این تحولات منفی انگیزه سرودن منظومه ذیل شد:

کابل من نیست همان کابلم	ریخته چون برگ خزان کابلم
خیره وتاری به نظر می رسد	از ستم خیره سران کابلم
تیر ستم بر جگرش خورده است	سخت خمیده چو کمان کابلم
از سخن و طرز کلامش مپرس	باخته آهنگ زبان کابلم

یاد زمانی که چو خورشید بود      شهره عالم به جهان کابلم  
گرچه نهان کرده بدل، کوه غم      می کند از چهره عیان کابلم  
قامتش از بارگران خم شده      برده بسی بار گران کابلم  
مهر سکوتش به لب، اما زغم      میدهد این شرح و بیان کابلم  
گریه کنان می کنمش آشکار      دارد اگر درد نهان کابلم  
آب رخسار رفته، ولی میخورد      حسرت یک لقمه نان کابلم  
پیرشد و خسته دل و نا توان      داده زکف تاب و توان کابلم

یاد زمانی که چو من بود «اسیر»

تازه و زیبا و جوان کابلم

من در کوچه «شانه سازی» گذر «درخت سنگ» کابل، چشم به دنیا گشوده و در ده سالگی به «فُرتا»، یا «کُرتها» ی چنداول نقل مکان و زندگانی نموده ام. کابل در آن ایام با جمعیت نیم ملیونی و اخلاق و برخورد شهری، با اصطلاحات عامیانه مختص به خود، گرم جوشی هایی داشت که هر بیننده را بی اختیار به خود جلب می کرد. متأسفانه حوادث خونین چهل سال اخیر و مهاجرت های اجباری زمینه ساز آن شد تا همسایگان مغرض و طماع ما از این مهاجرت ها استفاده های ابزاری نموده ارزش های فرهنگی، حتی مذهبی ما را صدمه بزنند.

اگر ما متوجه این دستبرد های خائنانه نشده و جلو این سیل ویرانکن را نگیریم، زود باشد که بازندگان میدان فرهنگ و سیاست در برابر بیگانگان باشیم.

خوش بختانه کسانی هم هستند که در راه حفظ افتخارات تاریخی و فرهنگی ما مساعی صادقانه و خالصانه به خرج می دهند، اخیراً جناب عارف «عزیز» «گذرگاه» مالک انجمن فرهنگ افغانستان «انتشارات بامیان» در لیموژ فرانسه با انتشار «فرهنگ گذرگاه» لغات عامیانه و گفتاری عوام را تدوین و با یک نسخه آن مرا نیز افتخار بخشیده اند که یک لغت از آن انتخاب و در آغاز این نوشته گنجانده ام.

با اظهار امتنان و تمجید از این خدمت فرهنگی وطن پرستانه، موفقیت های مزید شان را آرزو می کنم.

زندگی درین غربت، وه رنج آهنگ است

باغ شعله افروزست، خانه چون قفس تنگ است

گل به دیده نیش خار، برگ درنظری بار

سیم، سنگ بی مقدار، زرعیاری رنگ است

دل چو برگ گل لرزان، دیده کور و خون افشان  
نظم زندگی پاشان، جنگ شیشه و سنگ است  
این جهان رنگارنگ، گه زوال و گه اورنگ  
با هزارها نیرنگ کارگاه ارژنگ است  
هرطرف نظر کردن، بار درد و غم بردن  
حرف گفت و گو گنگ ست، پای آرزو لنگ است  
روزگار بی بنیاد، برده مردمی از یاد  
هرچه هست درکینست، هرکه هست در جنگ است  
هیچگه نمی میرد، ملتی که با مردی  
پایبند ناموس است، پاسدار فرهنگ است  
بی سبب «اسیر» از ما روزخوش چه میجویی  
از تو تا به خوش بختی، یک هزار فرسنگ است

م.نسم «اسیر» جنوری ۱۸م، فرانکفورت المان

